

عملیات تأثیر محور؛ استراتژی ایالات متحده در افغانستان

محمد رضا تخشید *

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

یاسر میری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۴ - تاریخ تصویب: ۸۸/۱۲/۱۶)

چکیده:

دگرگونی‌های نظام بین‌الملل در دو دهه اخیر، جهان را به طور عام و ایالات متحده را به طور خاص با تهدیداتی نوین آشنا کرد که برخورد با آنها نیازمند تغییر در استراتژی‌ها است. این مهم به خصوص با وقوع رویداد ۱۱ سپتامبر نمایی تازه تر به خود گرفت. برخورد با چنین تهدیدات نوپیدا بی‌شک مستلزم تدوین راهبردی جامع است که متغیرهای مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی، فن‌آوری و ... را به طور همزمان در برگیرد تا با صرف هزینه‌های کمتر بتواند بیشترین تأثیر را بر رفتار دیگری داشته باشد. ایالات متحده با چنین رویکردی، عملیات تأثیر محور را استراتژی خود در مقابله با تروریسم و افراطی‌گری در افغانستان قرار داده است؛ چرا که ایالات متحده برقراری امنیت خود را در برقراری امنیت در کشورهای می‌داند که خیزشگاه عناصری است که می‌توانند منافع و امنیت آن را تهدید کنند. از این رو، ایالات متحده با اجرای این استراتژی در حوزه‌های مختلف نظامی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ... در بلندمدت درصدد برآمده است تا بسترهای رشد و پرورش تروریسم و افراطی‌گری را در افغانستان را از بین ببرد.

واژگان کلیدی:

استراتژی، تأثیر محور، ایالات متحده، افغانستان، تروریسم

Email: mtakhshid@ut.ac.ir

فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* نویسنده مسئول:

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

ترجمه: "تاملی در مفاهیم سیاست و قدرت"، سال ۷۳، شماره ۳۱ - "اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیون ایران"، سال ۷۷، شماره ۴۰؛ "سیاست امنیت ملی آیزنهاور و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران"، شماره ۴، زمستان ۸۷؛ "روش‌های تحقیق ترکیبی در علوم سیاسی"، شماره ۲، تابستان ۸۹.

مقدمه

تحولات دنیای پس از جنگ سرد به ویژه حادثه ۱۱ سپتامبر، محیط امنیت بین‌الملل را دچار تحولات بس شگرف کرده است که بی‌شک استراتژی پیشین بازدارندگی که «پرده آهنین»ی را گرداگرد سرزمین ایالات متحده گسترانده بود، بی‌معنا و بی‌مفهوم ساخت. در دنیای جدید جهان به طور کلی و ایالات متحده به طور خاص با تهدیداتی روبرو شده که غیرمتعارف، خرد و در عین حال تأثیرگذار هستند. در چنین محیط پیچیده و نامشخص، بازیگرانی تهدید کننده پدیدار شده‌اند که برخلاف بازیگران سنتی که همواره دولتی بودند، به طور فزاینده در صدد دستیابی به تسلیحات کشتار/تأثیر جمعی هستند و رفتارهایی از آنها سر می‌زند که احتمالاً غیرقابل پیش‌بینی است که می‌تواند سرزمین ایالات متحده را تهدید کنند. از این رو در آستانه قرن بیست و یکم ایالات متحده با الگویی تازه از موازنه قدرت روبرو است که بیش از اقدامات تلافی‌جویانه به دنبال ممانعت است؛ به این معنا که با توقف و پیشگیری به موقع تروریست‌ها، بازداشتن دولت‌های حامی آنها و متقاعد کردن تروریست‌ها به اینکه نمی‌توانند به اهداف خود دست یابند، امنیت سرزمینی و منافع ملی خود را تأمین می‌کند. اجرای چنین استراتژی‌ای مستلزم کاربرد حساب شده همه ابزار قدرت ملی چه نظامی و چه غیرنظامی در تأثیرگذاری بر رفتار دشمن و تغییرات آن است؛ مسأله‌ای که در متون و اسناد استراتژیک ایالات متحده پس از جنگ سرد رفته رفته وضوح بیشتر به خود گرفته است. چنین رویکردی را می‌توان در تدوین و استراتژیک عملیات تأثیر محور در جنگ با افراطی‌گری در افغانستان از سوی ایالات متحده جستجو کرد؛ جنگی که مبتنی بر استراتژی جنگ پیش‌دستانه در سایه حملات نیروهای القاعده به ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی آغاز و تاکنون پس از گذشت ۸ سال از آغاز آن، ایالات متحده در چارچوب ائتلاف با متحدان و نیروهای ناتو در سطوح مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... کوشیده است تا تروریسم و تهدیدات آن را در ریشه بخشکاند. هر چند در اینجا راه با دشواری‌های بی‌شماری نیز روبروگشته است.

عملیات تأثیر محور (EBO) – Effect Based operation

عملیات تأثیر محور (EBO) برخلاف رویکرد پیشین تخریب محور (Attrition – Based) صرفاً به دنبال انهدام و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی و نظامی کشور هدف و آن هم در زمان جنگ نیست. در واقع رویکرد EBO با شناسایی نتایج یا اهداف استراتژیک مورد نظر یک نبرد، ابزارها را از اهداف تفکیک می‌کند و سپس ابزارهای مورد نیاز برای دستیابی به آن نتایج را بکار می‌گیرد (a). (wikipedia). به عبارت دیگر، آنچه در EBO به چشم می‌آید تغییر رفتار

دشمن است به شکلی که در صورت امکان دشمن وادار به تسلیم و یا ترک مخاصمه شود. هر چند اجرای EBO به معنای پایان عملیات تخریب محور نیست بلکه تنها روش عملیاتی تغییر یافته به گونه‌ای که با صرف هزینه کمتر و وارد کردن تخریب کمتر، بیشترین تأثیر را بر ساختار تصمیم‌گیری و عصبی دشمن گذارده، اراده او را درهم شکسته و یا رفتار او را به گونه‌ای تغییر دهد که دیگر تمایلی به تداوم آن نداشته باشد و یا انسجام روحی و روانی دشمن را به هم ریزد تا قادر به انجام اقدامات هماهنگ و منطقی نباشد (Batchelet, 2004, p.23). از این رو در عملیات تأثیر محور همچنان استفاده از تخریب و انهدام تجهیزات و توانمندی‌های دشمن بکار گرفته می‌شود ولی حجم آن بسیار کم است؛ این مسأله به خاطر طول انجام عملیات تأثیر محور است. به لحاظ آنکه اجرای EBO طولانی مدت است از این رو تخریب تجهیزات و زیرساخت‌ها پس از پایان عملیات تخریب محور گرفتاریهایی بی‌شمار را در ساخت و نوسازی آنها گریبانگیر مهاجم خواهد کرد. عملیات تخریب محور در نبرد متقارن به منظور انهدام ظرفیت فیزیکی طرف مقابل در ادامه جنگ است تا به تدریج نیروی فیزیکی آن تحلیل رفته و نهایتاً او را از ادامه پیکار باز دارد. ولی در نبرد نامتقارن که اساساً تأثیر محور است انهدام به منظور ایجاد تأثیرات روانی یا شناختی است (Cebrowski, 2006, 17).

بر مبنای گفته‌های فوق می‌توان EBO را چنین تعریف کرد: «EBO عبارت است از مجموعه اقداماتی که برای تغییر رفتار دوستان، دشمنان و بازیگران بی‌طرف در زمان صلح، بحران و جنگ جهت‌دهی می‌شود» (Smith, 2006, p. xiv).

فرماندهی نیروهای مشترک ایالات متحده (Us joint Force command) نیز EBO را به قرار زیر تعریف می‌کند: فرایند دستیابی به اهداف و نتایج استراتژیک مورد نظر و یا تأثیرگذاری بر دشمن از طریق اعمال فزاینده و هم‌افزایی طیفی کامل از توانمندی‌های نظامی و غیرنظامی در تمام سطوح درگیری می‌باشد. در سند چشم‌انداز مشترک ۲۰۲۰ نیز با تأکید بر ضرورت تأثیر محوری در عملیات‌های نظامی آمده است: «در جهت دستیابی به اهداف به جای تکیه بر انبوهی از نیروها و عملیات همواره بر انبوهی از تأثیرات از طرق مختلف توجه داریم (Joint vision 2020, 2004, p.13).

به منظور اجرای چنین راهبردی، ایالات متحده تحول ساختار نیروی نظامی خود متناسب با زمان و مکان را آغاز کرد که در آن بیش از هر عامل دیگر بر سرعت عمل، دقت، چابکی، فن‌آوری، دانش محور، انعطاف‌پذیری، قابلیت محور، عملیات مشترک مرکب، صرفه‌جویی در قوا و همین‌طور تقویت همکاری با نیروهای بومی تأکید می‌شود و اینها همه عناصری هستند که مؤلفه‌های عملیات تأثیر محور را شکل می‌دهند (DOD, QDR, 2006, p.12). در واقع در سایه استراتژی نوین، ایالات متحده خود را موظف می‌کند تا نیروهای توانمند نظامی‌ای را

تربیت کند که قابلیت عملیاتی در گستره گیتی داشته باشند و از منافع و امنیت آن دفاع کنند. در حوزه عمل پس از اعلام جنگ جرج بوش علیه القاعده در چارچوب جنگ جهانی با تروریسم، از طالبان حاکم بر افغانستان خواست سرنوشت خود را از القاعده جدا کنند (White House, US. National Security Strategy 2002, p.3). با سرپیچی طالبان در تحویل دادن رهبران القاعده، ایالات متحده در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ حملات موشکی و هوایی خود را به افغانستان آغاز کرد. ایالات متحده عملیات نظامی خود را بر اساس قطعنامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ شورای امنیت و با توسل به اصل دفاع مشروع مندرج در ماده ۵۱ منشور ملل متحد انجام داد. همچنین ناتو نیز بر اساس اصل ۵ اساسنامه خود ۱۱ سپتامبر را حمله به خود دانست و همراه با ایالات متحده وارد جبهه جنگ با طالبان در افغانستان شد. ایالات متحده افزون بر ناتو از همراهی و همکاری نیروهای ائتلاف شمال افغانستان نیز بهره برد و توانست به لطف برتری نظامی و فن آوری پیشرفته، سرعت عمل بالا، قابلیت محوری و ... در برهه زمانی بسیار محدود طالبان را سرنگون و مرحله بعدی عملیات تأثیر محور را شروع کرد. عملیات نظامی ایالات متحده در افغانستان که از آن با عنوان «عملیات پایدار آزادی افغانستان» یاد می‌شود و همچنان نیز ادامه دارد، نخستین آزمونی بود که ارتش ایالات متحده توانایی خود را در اجرای قابلیت های عملیات تأثیر محور به اجرا درآورد. اما سرنگونی برق‌آسای طالبان، تنها مرحله نخست عملیات تأثیر محور به شمار می‌رفت و پاکسازی زمینه‌های رشد تروریسم و افراطی نیازمند تداوم این عملیات در مراحل دیگر است؛ چرا که دشمن نه یک حکومت که یک ایدئولوژی است که خیزشگاه افراطی‌گری است. جرج بوش رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحده در تأیید این مدعا می‌گوید: «آمریکایی‌ها نباید انتظار نبردی [کوچک] را داشته باشند، بلکه باید در انتظار مبارزه‌ای طولانی باشند که شبیه به هیچ کدام از نبردهایی که تا به حال دیده‌اند، نیست... ما وارد جنگی تمام عیار شده‌ایم» (سخنرانی جورج بوش در جلسه مشترک کنگره و مردم آمریکا در ۲۰ سپتامبر). باراک اوباما نیز در مراسم صدور دستور اعزام ۳۰۰۰۰ نیروی تازه نفس به افغانستان در دانشکده افسری وست پوینت در ۱۵ آذرماه ۱۳۸۸ اتخاذ چنین تصمیمی را دشوار و در عین حال ضروری برای دفاع از منافع حیاتی در مبارزه با تهدیدات نوپیدایی دانست که ایالات متحده با آنها روبرو است (www.bbc.com(a)).

در مجموع آنچه که از متون و اسناد استراتژیک و همچنین اظهار نظرات مقام امنیتی و دفاعی ایالات متحده برمی‌آید، این کشور در طول نبردی هشت ساله در افغانستان، عملیات تأثیر محور با هدف توانمندسازی دولت این کشور در پیشگیری از بازگشت به تروریسم و افراطی‌گری را همزمان در سه محور دنبال کرده است:

الف. عملیات تأثیر محور در حوزه نظامی - انهدام پایگاه‌ها و پناهگاه‌های تروریست‌ها

حمله به پایگاه‌ها و پناهگاه‌های تروریستی در افغانستان به پیش از رویداد ۱۱ سپتامبر برمی‌گردد؛ زمانی که بیل کلینتون رئیس‌جمهور پیشین آمریکا در ۲۰ اوت ۱۹۹۸ مواضع و پایگاه‌های آموزشی القاعده در افغانستان را به اتهام مشارکت در فعالیت‌های تروریستی علیه منافع و امنیت این کشور مورد حمله موشکی قرار داد. ولی حملات ۱۱ سپتامبر بود که افغانستان را به کانون عملیاتی ایالات متحده بدل کرد. با سرنگونی طالبان، عملیات نظامی ایالات متحده و متحدان علیه مواضع و پناهگاه‌های القاعده در قالب دو دسته واحد عملیاتی در مناطق مختلف این کشور ادامه یافت. نخست: عملیات آزادی پایدار (OEF) که واحدهای رزمی ایالات متحده و برخی از متحدانش را در برمی‌گیرد که عمدتاً در مناطق شرقی و جنوبی افغانستان در مرزهای پاکستان مستقر هستند. حدود ۲۸۳۰۰ نیروی آمریکایی جزء این نیروها هستند (Katzman, 2009(b), p.16).

دسته دوم، نیروهای همکاری امنیتی بین‌المللی (ایساف) (International Security Assistance Force) (ISAF) هستند که در دسامبر ۲۰۰۱ بوسیله شورای امنیت سازمان ملل تشکیل و مأموریت حفظ امنیت کابل و مناطق همجوار را بر عهده گرفتند. در ۲۳ جولای ۲۰۰۹ ایساف حدود ۶۴۵۰۰ نیرو از ۴۲ کشور داشت که از این تعداد حدود ۲۹۹۵۰ نیرو متعلق به ایالات متحده بود. در جولای ۲۰۰۶ ایساف فرماندهی جنوب و در اکتبر ۲۰۰۶ فرماندهی عملیاتی در شرق افغانستان را در دست گرفت. پس از آن نیز تاکنون عملیات‌های نظامی متعدد علیه طالبان در مناطق مختلف افغانستان انجام شده است که به طور اجمال عبارتند از: عملیات آناکوندا در مارس ۲۰۰۳ بوسیله نیروهای آمریکایی و افغانی در منطقه شاهی کوت در جنوب شرق گاردز، عملیات سختی کوهستان در می ۲۰۰۶ بوسیله نیروهای ناتو، عملیات مدوسا در ژوئیه ۲۰۰۶، عملیات آتشفشان در فوریه ۲۰۰۷ بوسیله تفنگداران دریایی بریتانیا، عملیات حرکت یولو ۱ و ۲ در نوامبر ۲۰۰۷، نبرد موسی قلعه در دسامبر ۲۰۰۷ بوسیله نیروهای افغانی با پشتیبانی نیروهای بریتانیایی، عملیات اوج عقاب بوسیله نیروهای ناتو در اوت ۲۰۰۸، عملیات خنجر در ژوئن ۲۰۰۹ در ولایت هلمند بوسیله نیروهای آمریکایی و افغانی و ... (wikipedia.com (b)).

دولت اوپاما، پس از روی کار آمدن به اصلاح سیاست‌های نظامی دولت پیشین پرداخت و در درجه نخست با گماشتن ریچارد هالبروک به عنوان نماینده ریاست‌جمهور در امور پاکستان و افغانستان برای نخستین بار و جایگزینی ژنرال مک کریستال با ژنرال مک کییرنال به عنوان فرمانده نیروهای نظامی ایالات متحده و نیروهای ائتلاف در این کشور، عزم جدی

دولت خود را برای ساماندهی استراتژیک برنامه‌ها و نیروها در افغانستان نشان داد. ژنرال مک کیرنال، پیش از برکناری خواستار افزایش ۲۰ تا ۲۵ هزار نیرو از جمله نیروهای دیگر کشورها را داشت که او با ما در ۱۷ فوریه ۲۰۰۹ با گسیل حدود ۲۱ هزار نفر از آنها موافقت کرد که در بخش‌های ناامن هلمند و جنوب و شرق افغانستان مستقر شدند. اما فرمانده جدید، مک کریستال پس از به دست گرفتن مسئولیت خود در ۲۶ ژوئن ۲۰۰۹ مأموریت یافت تا گزارشی را درباره اوضاع و شرایط جنگ در افغانستان تهیه کند. وی نیز گزارش خود را در ۳۰ اوت ۲۰۰۹ منتشر کرد و در آن وضعیت ثبات در افغانستان را نگران‌کننده و جدی دانست، به طوریکه روز به روز بر وخامت اوضاع افزوده می‌شود. ژنرال مک کریستال در عین حال در گزارش خود موفقیت را دست‌یافتنی عنوان کرد و آن را به تغییر استراتژی پیشین و افزایش ۴۰ هزار نیرو به نیروهای جدید منوط دانست. (Mc Chrystal, 2009, p.18)

او با ما با بررسی این گزارش و مشاورت‌های فراوان با مشاورین نظامی و امنیتی خود در ۹ دسامبر ۲۰۰۹ با اعزام ۳۰ هزار نیروی بیشتر به افغانستان موافقت کرد. این نیروها که هم جهت انجام عملیات نظامی و هم آموزش نیروهای بومی افغانی با این کشور گسیل خواهند شد، جبهه‌ای جدید را برای انجام عملیات‌های ضدشورش خواهند گشود و اجرای عملیات تأثیر محور در بخش نظامی را با توان بیشتر دنبال خواهند کرد. به منظور هماهنگی و انسجام اینگونه عملیات‌ها و طبیعتاً هم‌افزایی تأثیرات آنها، کمیته هماهنگی تأثیرات مشترک (Joint Effect Coordination Board) (JECB) تشکیل شد. این کمیته که تحت فرماندهی رئیس ستاد مشترک مرکب (Director of the Combined/Joint Staff (DCJS)) است، عملیات‌های مرگبار و غیرمرگبار (عملیات نظامی و غیرنظامی) را برای بر جای گذاشتن تأثیرات مورد نظر به اجرا در می‌آورد. کمیته مزبور کمیته هدفیابی نیز می‌باشد که اهداف را انتخاب و آنها را هم‌افزایی می‌کند. افزون بر این، این کمیته، منابع مورد نیاز را برای دستیابی به تأثیرات مورد نظر در کل منطقه عملیات‌های مشترک مرکب در افغانستان (Afghanistan Combined Joint Operation Are (CJOA)) تأمین می‌کند. این کمیته افزون بر نمایندگانی از نهادهای مانور رزمی (Combat Maneuver Organizations) از بخش عملیات روانی و مدیر هماهنگی بخش هوایی نیروی هوایی ایالات متحده (USAF Air Component coordination Element Director) طراح عملیات اطلاعات سی‌جی ۳ (CJ3 Information operations (IO) Planner) و بخش پشتیبانی اطلاعات مشترک (Joint Intelligence support Element (JISE)) و دیگر بخش‌های مربوطه نیز نمایندگانی در آن شرکت می‌جویند. کمیته هماهنگی تأثیرات مشترک در اجرای وظایف خود بوسیله فرمانده آتش‌های نیروهای ضربت مشترک مرکب 180 (Chief of - 180) 10th Mountain Division) (Fires) جانشین هماهنگ‌کننده پشتیبان آتش لشکر کوهستان دهم (10th Mountain Division) است.

Deputy Fire Support coordinator (DFS COORD) سازماندهی و پشتیبانی می‌شود. مأموریت این کمیته، هم افزایی تأثیرات با استفاده آتش‌های مرگبار و غیرمرگبار در منطقه عملیات است تا علاوه بر محقق ساختن اهداف خود، الگویی را به کار بندد که مطابق با الگوی عملیاتی مرگبار و غیر مرگبار سراسر فرماندهی مرکزی (ستتکام) می‌باشد (Herndon, Robinson, (Creighton, Torres, Bello, 2004, p. 3).

ب. عملیات تأثیر محور در حوزه غیر نظامی

۱. توانمند سازی نهادهای افغانی

- تشکیل و تحکیم حکومت مرکزی

سال‌ها بی‌ثباتی و درگیری سبب ضعف و شکنندگی نهادهای افغانی و به ویژه حکومت مرکزی افغانستان شده و این مسأله زمینه‌ای مناسب را برای رشد و جذب نیروها بوسیله گروه‌های افراطی و شبکه‌های تروریستی فراهم کرده است. از این رو، پس از سرنگونی طالبان و سقوط کابل در نوامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده به همراه متحدین با تشکیل دولتی فراگیر و قدرتمند مرکزی نخستین گام را در تقویت نهادهای افغانی برداشت. اجلاس بین‌المللی بن در ۵ دسامبر ۲۰۰۱ با شرکت گروه‌های سیاسی نظامی مختلف افغانی برگزار شد و در آن ساختار آینده دولت افغانستان به گونه‌ای تنظیم شد که بتواند رضایت فرقه‌ها و گروه‌های مختلف را جلب کند (Text of Bonn Agreement). این اجلاس با پشتیبانی قطعنامه ۱۳۸۵ شورای امنیت در ۶ دسامبر ۲۰۰۱ همراه شد. بر اساس توافقات این اجلاس حامد کرزای به ریاست اداره موقت افغانستان برگزیده و قرار شد تا در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ قدرت از برهان الدین ربانی، رئیس‌جمهور پیشین به کرزای منتقل شود. اداره موقت افغانستان در ژوئن ۲۰۰۲ لوی جرگه اضطراری را برای تعیین ساختار دولت انتقالی با شرکت ۱۵۵۰ نماینده از ۳۶۴ منطقه کشور تشکیل داد. همچنین کمیسیون ۳۵ نفره قانون اساسی برای تدوین قانون اساسی افغانستان مشغول به کار شد که در نوامبر ۲۰۰۳ آن را منتشر کرد و لویه جرگه قانون اساسی در فاصله ۱۳ دسامبر ۲۰۰۳ تا ۱۴ ژانویه ۲۰۰۴ به بررسی آن پرداخت و در نهایت با کمی تغییر آن را تصویب کرد. همچنین مقرر شد تا زمانی مشخص برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، ولایتی و محلی تعیین شود. نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در ۹ اکتبر ۲۰۰۴ با شرکت ۱۸ نامزد برگزار شد که حامد کرزای توانست به پیروزی برسد. همچنین انتخابات شورای محلی و پارلمان افغانستان هم که قرار بود در آوریل یا می ۲۰۰۵ برگزار شود در ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۵ برگزار و پارلمان آن نیز در ۱۸ دسامبر ۲۰۰۵ آغاز به کار کرد

(http://www.bbc.co.ukhttp://www.bbc.co.uk(b) (c).

ایالات متحده برای برگزاری دومین دور انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در ۲۰ اوت ۲۰۰۹ سرمایه گذاری بسیار کرده بود و آن را در روند پیکار خود با تروریسم حیاتی و سازنده می دانست. ریچارد هالبروک، فرستاده اوپاما در امور افغانستان و پاکستان با بیان اینکه موضع ایالات متحده در قبال انتخابات، پرهیز از حمایت از نامزدها است، افزود: «انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، فرصت بزرگ و سرنوشت سازی برای آینده این کشور است». اعلام نتایج این انتخابات، به دلیل تقلبهای گسترده و سوء استفاده دولت کرزای از اموال دولتی به نفع خود به درازا کشید و بیم آن می رفت که تنشهای انتخاباتی کشور را بی ثباتی کشاننده و موجبات تقویت طالبان فراهم شود. سرانجام با دخالت های بین المللی و فشار بر کرزای در پذیرش تقلبها قرار شد تا انتخابات به دور دوم کشیده شود و او با عبدالله عبدالله به رقابت پردازد. با کناره گیری عبدالله از شرکت در دور دوم اوضاع افغانستان ناآرام تر شد تا اینکه بالاخره با تصمیم دادگاه عالی افغانستان، کرزای برای بار دوم به مقام ریاست جمهوری برگزیده و مأمور تشکیل دولت جدید شد (<http://www.voanews.com>).

در عرصه بین المللی نیز ایالات متحده بر آن شد تا از رهگذر برگزاری همایش های متعدد چون توکیو ۲۰۰۲، لندن ۲۰۰۶، هلند ۲۰۰۹ و همچنین دیگر تلاش های بین المللی با توانمندسازی و پرورش نهادهای مدنی و اجتماعی و سیاسی در افغانستان به تحکیم دولت مرکزی این کشور کمک کند. دولت اوپاما در استراتژی جدید مارس ۲۰۰۹ در قیاس با دولت بوش توجه بیشتر به بخش های غیرنظامی مبارزه با افراطی گری در افغانستان دارد که از آن میان می توان به تخصیص منابع مالی بیشتر برای توسعه اقتصادی، تقویت حکمرانی افغانی در سطوح محلی با هدف جذب هرچه بیشتر سران قبایل و طوایف، تقویت و گسترش نیروهای امنیتی افغان، حمایت و پشتیبانی از دولت مرکزی در گفتگو با سران طالبان و هدایت آنها به سمت مبارزات سیاسی و نه نظامی اشاره داشت.

- گفتگو با طالبان میانه رو

ایالات متحده یکی از راهکارهای تقویت حکومت مرکزی را در خلع سلاح شبه نظامیان و هدایت آنها به سمت مبارزات سیاسی و نه نظامی جستجو می کند. در این راستا، برنامه خلع سلاح، اسکان و استقرار دوباره (DDR) (Disarmament, Demobilization and Reintegration) شبه نظامیان تحت هدایت مأموریت کمک سازمان ملل در افغانستان (یوناما) از جولای ۲۰۰۳ به اجرا در آمد ولی به دلیل نافرمانی وزرات دفاع افغانستان برای کاهش سطح نیروهای تاجیک خود با دشواری روبرو شده بود تا اینکه در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۶ به اجرای کامل درآمد. در ابتدا انتظار می رفت این برنامه بتواند ۱۰۰ هزار مبارز را اسکان دهد که بعداً این میزان کاهش یافت.

از مجموع مبارزینی که بر اساس این برنامه اسکان داده شدند، ۵۵۸۰۰ نفر به مشاغلی چون کشاورزی، کسب و کار و ... مشغول شدند. این برنامه با حمایت های مالی کشورهای متعدد به اجرا در می آمد که در میان آنها ژاپن با پرداخت ۱۴۰ میلیون دلار بیشترین کمک را تامین کرد (Dennys, 2005, p.34). از ۱۱ ژوئن ۲۰۰۵ تلاش برای خلع سلاح مبارزان افغانی در قالب برنامه «انحلال گروه های مسلح غیرقانونی» (Disbandment of Illegal Armed Groups) دنبال شد که بوسیله کمیسیون استقرار دوباره و خلع سلاح افغان زیر نظر معاون رئیس جمهور افغانستان مدیریت هدایت می شد. این برنامه بدون پرداخت دستمزد، مبارزان را متقاعد می کرد که دست از نظامی گری بردارند که با حمایت مالی کشورهای متعدد با هزینه ای معادل ۳۵ میلیون دلار برای طرح های توسعه به اجرا درآمد، اما به دلیل مقاومت مبارزان محلی که استدلال می کردند که می خواهند در مقابل طالبان مسلح باشند چندان با موفقیت همراه نشد.

پس از آن در سال ۲۰۰۸ «برنامه تقویت صلح و آشتی» (Program For Strengthening Peace and Reconciliation) مطرح شد و بر اساس آن، ایالات متحده از دولت حامد کرزای در گفتگو با طالبان میانه رو پشتیبانی کرد. این برنامه که تحت نظارت شورای امنیت ملی افغانستان صورت گرفت، ۵ هزار نفر از رهبران و فرماندهان طالبان سلاح خود را زمین گذاشتند و وارد گردونه رقابت های سیاسی شدند مانند وکیل متوکل و ارسلان رحمانی از وزرای پیشین طالبان و نمایندگان پارلمان افغانستان، ملاراکت فرمانده سابق طالبان که در پیکارهای انتخابات ریاست جمهوری افغانستان شرکت جست. این گفتگوها در دوران اوباما با تلاش بیشتر در قالب استراتژی جدید مارس ۲۰۰۹ دنبال می شود به طوری که میانجی گران با نمایندگان گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی، نخست وزیر پیشین افغانستان و از رهبران مسلح و معارض دولت مرکزی، سراج الدین حقانی از دیگر رهبران شبه نظامیان که نیروهای تحت امر وی به عملیات های تروریستی انتحاری بی شمار در افغانستان دست زده بودند و همچنین برخی فرماندهان نزدیک به ملا عمر رهبر طالبان انجام دادند. ملا عبدالسلام ضعیف، سفیر پیشین طالبان در پاکستان که یک سال را در زندان گوانتانامو گذرانده بود و همچنین محمد عابدی از نزدیکان گلبدین حکمتیار از جمله میانجی گران این گفتگوها به شمار می روند. یان کلی سخنگوی کاخ سفید با استقبال از این گفتگوها می گوید، «ایالات متحده از هرگونه تلاشی برای متقاعد کردن طالبان به کنار گذاردن خشونت و پذیرش حکومت منتخب دموکراتیک افغانستان پشتیبانی می کند». همایون حمیدزاده، سخنگوی حامد کرزای رئیس جمهوری افغانستان نیز در این باره می گوید: ما از این گفتگوها استقبال می کنیم. دولت افغانستان تمام درهای ارتباطی را برای همه گروه ها باز گذاشته است که شامل طالبان و حکمتیار نیز می شود (Dexter, 2009; Roston, 2009).

- تقویت حکومت محلی

تا ۲۰۰۸ ایالات متحده سیاست خود مبنی بر تحکیم ثبات در افغانستان را در تقویت دولت مرکزی جستجو کرد، ولی با آگاهی نسبت به واقعیات جامعه قبیله‌گی و عشیرگی افغانستان، رو به سمت احیای ساختار حکومت محلی مانند «جرگه‌ها» و «شوراها» برد؛ ساختارهایی که پس از دهه‌ها جنگ و درگیری از جامعه افغانستان رخت بر بسته بود. از این رو به منظور ساماندهی این طرح، هیأت مدیره مستقل حکمرانی محلی (Independent Directorate of Local Governance (IDLG)) در اوت ۲۰۰۷ تشکیل شد که به کرزای گزارش می‌دهد. هدف از تشکیل این هیأت ساخت فرایندی سامانه مند برای انتخاب افراد شایسته در سطح ولایات و محلات و خلع افراد فاسد از ادارات دولتی بود. بخشی دیگر از وظایف آن پشتیبانی از بخش‌ها و نواحی مختلف است تا بتوانند با تشکیل «شوراهای توسعه محلی» (Community Development Councils (CDC's)) درباره طرح‌های توسعه تصمیم‌گیری کنند. این شوراها که رقم آنها به ۲۳۰۰۰ می‌رسد بخشی کلیدی در روند تحکیم وحدت ملی افغانستان به شمار می‌رود. در سال ۲۰۰۸ با حمایت بوش هیأت مزبور «برنامه توسعه اجتماعی» را آغاز کرد که هدف از آن تقویت پیوند میان بخش‌ها و مناطق مختلف با دولت مرکزی بود. این هیأت به این منظور ماهانه مبلغی حدود ۲۰۰ دلار به رهبران طوایف پرداخت می‌کرد تا آنها دست از حمایت از طالبان بردارند. ایالات متحده از زمانی که این برنامه آغاز شده بیش از ۱۰۰ میلیون دلار به هیأت فوق داده که از این مبلغ حدود ۸.۵ میلیون دلار در سال مالی ۲۰۰۹ برای کمک برنامه توسعه اجتماعی تخصیص داده شده است (Katzman, 2009, (b) pp.25-27).

- تشکیل و تقویت نیروهای امنیتی بومی افغانی

مؤلفه دیگر در تقویت دولت مرکزی، تشکیل و تقویت نیروهای امنیتی بومی افغانی است که شامل پلیس ملی و ارتش ملی افغانستان می‌شود. ایالات متحده از زمان سرنگونی طالبان تاکنون ۴۰ میلیارد دلار کمک به افغانستان داده است که از این مبلغ ۱۸ میلیارد دلار به تجهیز و تربیت نیروهای امنیتی این کشور تخصیص یافته است. توانمندسازی نیروهای امنیتی افغانی، ارتش ملی افغانستان و پلیس ملی افغانستان، بی‌شک سبب کاهش گستره عملیات‌های نیروهای ناتو و آمریکا خواهد شد. اوپاما در استراتژی نوین ایالات متحده در افغانستان، بر تقویت و گسترش نیروهای امنیتی افغانستان به منظور به عهده گرفتن مسئولیت‌های امنیتی و مبارزاتی با شبه نظامیان تأکید می‌ورزد. این استراتژی افزایش نیروهای ارتش ملی و پلیس ملی را به ترتیب ۱۳۴ هزار نفر و ۸۲ هزار نفر در سال ۲۰۱۱ عنوان کرده که دنباله استراتژی ۲۰۰۸ جورج بوش است. به منظور دستیابی به این هدف، ایالات متحده در مارس گذشته در قالب اعزام ۲۱ هزار نیروی بیشتر تعداد ۴ هزار مربی به این کشور گسیل داشت. کنگره نیز در اکتبر

۲۰۰۹ مبلغ ۷/۵ میلیارد دلار برای تربیت و تجهیز ارتش ملی و نیروی پلیس افغانستان تصویب کرد. ژنرال مک کریستال در گزارش اوت ۲۰۰۹ خود با اشاره به وخامت اوضاع امنیتی در افغانستان، ضرورت تربیت ۲۷۰ هزار نیروی ارتش ملی و ۱۴۰ تا ۱۶۰ هزار نیروی پلیس ملی در این بازه زمانی را خواستار شد تا بتواند امنیت کاملی را در سراسر افغانستان برقرار کنند (Chrystal, 2009, p.27).

بنا به گزارش وزارت دفاع آمریکا، ارتش ملی افغان با برخورداری از ۹۱ هزار نیروی آموزش یافته قادر به رهبری ۷۵ درصد از عملیات های رزمی در بخش های شرقی، اجرای بیش از ۵۰ درصد کل عملیات است. بر اساس همین گزارش ارتش افغانستان در حدود ۹۰ درصد عملیات های نظامی شرکت می‌جوید. ارتش ملی افغانستان حتی به سطحی از توانمندی رسید که در عملیات برون مرزی زمین لرزه ۲۰۰۵ پاکستان نیز شرکت جست. ایالات متحده در قالب برنامه «توسعه نواحی متمرکز» (Focused district development) منابعی برای آموزش و تربیت نیروهای پلیس افغانی در ۳۴ ولایت افغانستان تخصیص داده است. در سپتامبر ۲۰۰۹ پلیس ملی افغانستان ۸۰ هزار نیروی تحت امر خود داشت که شامل (۷۰۰ نفر پلیس زن) پلیس مرزی، پلیس مبارزه با مواد مخدر، پلیس نظم عمومی بودند (White House, March 2009).

- مبارزه با فساد اداری

پاکسازی نهادهای دولتی از فساد اداری و برکنار کردن مقامات و شخصیت‌های افغانی و محاکمه آنها از دیگر اهداف ایالات متحده در توانمندسازی نهادهای افغانی به شمار می‌رود. گزارش‌های دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی ایالات متحده حکایت از دست داشتن برخی از مقامات ارشد در سطوح محلی و مرکزی در قاچاق مواد مخدر، رشوه گیری و ... دارد. توماس سویچ هم‌هنگ کننده اصلاحات قضایی و مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده در افغانستان در دوران جرج بوش رئیس جمهور پیشین، در این باره آماری را منتشر کرد که نشان داد که مقامات ارشد افغانی و حتی احمد ولی کرزای، برادر کرزای رئیس جمهور، شدیداً درگیر در تجارت تریاک است. به گفته وی قاچاقچیان مواد مخدر صدها فرماندهان پلیس، قضات و دیگر مقامات را می‌خرند و فساد وابسته به مواد مخدر به مقامات ارشد نیز کشیده شده است (Schweich, 2004, p.35). بنابراین گزارش ها برخی از این مقامات به اطلاعاتی محرمانه دسترسی دارند که طبیعتاً تلاش ها برای مبارزه با طالبان را با ناکامی همراه می‌سازند (Jones, 2009, p.15). انتخابات ریاست جمهوری اخیر افغانستان پرده از واقعیت فساد اداری و نهادهای دولتی این کشور برداشت. این مسأله ایالات متحده را در دستیابی به اهداف خود با چالشی عمده

روبرو ساخته است؛ هرچند دولت آمریکا پیش از این بر اصلاح ساختار اداری افغانستان تأکید داشت. فساد اداری دولت کرزای و ارتباط برخی از مقامات دولتی با قاچاقچیان مواد مخدر و اهمال دولت کرزای در برخورد آنها سبب تیرگی روابط بوش و کرزای شده بود. این مسأله با روی کار آمدن اوباما شدت بیشتر به خود گرفت. جوزف بایدن، معاون رئیس جمهور ایالات متحده در نخستین سفر خود در ژانویه ۲۰۰۹ به افغانستان، حامل پیام روشن و صریح دولت جدید آمریکا بود. دیدار وی با کرزای و طرح موضوع فساد دستگاه دولتی کرزای مجادله طرفین را به دنبال داشت. اوباما در سپتامبر ۲۰۰۹ طرحی موسوم به «معیار» را به کنگره تقدیم کرد و در آن به بررسی میزان تلاش دولت کرزای در مبارزه با فساد اداری پرداخته و ارائه کمک‌های اقتصادی را منوط به اجرای وظایف خود در این راه دانست (<http://www.centcom.mil>).

۲. خشکاندن ریشه‌های ناامنی

«در نبود حمایت‌های مردمی و ... جنبش مجاهدین از هم فرو می‌پاشد» این ادعایی است که ایمن الظواهری رهبر شماره ۲ القاعده در جولای ۲۰۰۵ در باب ضرورت جذب نیروهای جدید و گسترش خیزشگاههای افراطی‌گری مطرح کرده است (DOD, QDR.2006, p. 20).. در واقع جنگ با افراطی‌گری و تروریسم در افغانستان جنگ برای بدست آوردن «قلب‌ها و دل‌ها» است. از این رو، کانون محوری استراتژی ضد شورشگری ایالات متحده در افغانستان جلب حمایت مردم افغانستان بویژه از طریق اطمینان بخشی به آنها نسبت به تأمین امنیت شان است؛ آن هم در کشوری که جنگ‌های داخلی آن بیش از ۲ میلیون کشته و بیش از ۳/۵ میلیون آواره بر جای گذاشته است. اجرای این استراتژی مستلزم اصلاحات در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در افغانستان است.

- قطع منابع مالی طالبان

با توجه به وابستگی ۸۰ درصد مردم افغانستان به کشاورزی و کشت ۹۲ درصد خشخاش دنیا در این کشور، به نوعی معیشت افغان‌ها به کشت مواد مخدر وابسته است. تجارت ۷۰ تا ۱۰۰ میلیون دلاری مواد مخدر در سال منبعی عمده از تأمین مالی شبه نظامیان تبدیل شده است (Jones, p. 15). بر این اساس، ایالات متحده یکی از راه‌های خشکاندن ریشه‌های ناامنی در افغانستان را در خشکاندن کشتزارهای خشخاش و تشویق کشاورزان به کشت محصولات جایگزین همچون زعفران، گندم و انار جستجو کرده است. در گزارش دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل (UNODC) در نوامبر ۲۰۰۸ نشانه‌های مثبتی در قیاس با گزارش ۲۰۰۵ این نهاد در کاهش سطح کشت به چشم می‌خورد. در این گزارش آمده است:

کشتزارهای خشخاش رو به خشکی گذاشته شده است (www.unodc.org). بر اساس این گزارش، ولایات عاری از کشت خشخاش از ۱۳ ولایت در سال ۲۰۰۷ به ۱۸ ولایت (از مجموع ۳۴ ولایت) افزایش یافته است. در سال مالی ۲۰۰۸ ایالات متحده ۳۸ میلیون دلار را در قالب صندوق «حسن انجام کار» (Good performance) به ولایاتی از افغانستان مانند ولایت بلخ تخصیص داده است که کشت خشخاش را قطع کرده‌اند. همچنین بنا به گفته اعضای کابینه دولت افغانستان، کابل همچنین در قالب برنامه «شبکه سلامت عمومی» (social safety net) به کشاورزانی که از این بابت دچار خسارت شده‌اند کمک می‌کند.

وزارت دفاع آمریکا کارگزاری مشترک با افغان‌ها در مبارزه با مواد مخدر تحت عنوان «کارگزار تعقیب مواد مخدر» (Drug Enforcement Agent) تشکیل داد تا به شناسایی قاچاقچیان مواد مخدر بپردازد. همچنین وزارت دفاع با تربیت و تجهیز نیروهای پلیس افغانی در مبارزه با مواد مخدر به تجهیزات پیشرفته همچون بالگرد تلاش وسیعی را در این راه انجام داده است. گذشته از این، ایالات متحده با تشکیل مرکز قضایی مبارزه با مواد مخدر با سرمایه ۸ میلیون دلار در کابل به تعقیب و تحت پیگرد قرار دادن قاچاقچیان مواد مخدر پرداخته است (Glaze, 2007, p.19).

با وجود آنکه این طرح توانسته در کوتاه مدت سطح زمین‌های زیرکشت خشخاش را کاهش دهد ولی به دلیل رویارویی با دشواری‌های مسیر اشتغالزایی افغان‌ها، نتوانست به اهداف خود دست یابد. از این رو ریچارد هالبروک با بی‌فایده خواندن طرح مبارزه با کشت خشخاش می‌گوید: «ایالات متحده به این طرح خود پایان خواهد داد چرا که سبب کشیده شدن افغان‌ها به دامان طالبان خواهد شد». وی بر توجه ایالات متحده در قطع منابع مالی دیگر شبه نظامیان از سوی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس تأکید ورزید (Katzman (b), p.58).

۳. افزایش مشروعیت

از آنجا که عملیات تأثیر محور، عملیاتی در گذر زمان است، به یقین نیروهای بیگانه باید هرچه بیشتر به افزایش مشروعیت حضور نظامی خود بیافزایند تا مردم بومی آنان را به چشم نیروهای خیرخواه بنگرند. افزایش سطح ارتباط با مردم عادی و ارتقاء سطح ایمنی و آسایش آنان، همزمان با افزایش عملیات‌های ضد شورشگری علیه شبه نظامیان طالبان یکی از این راهها به شمار می‌رود. ژنرال مک کریستال در گزارش ۳۰ اوت ۲۰۰۹ خود با آگاهی به این امر، بر ضرورت تغییر فرهنگ عملیاتی نیروهای ایساف به تمرکز بر پشتیبانی از مردم افغان، شناخت محیط آنها و برقراری رابطه با آنها تأکید ورزید. وی همچنین در گفتگو با برنامه تلویزیونی «۶۰ دقیقه» اظهار داشت: اگر مردم افغانستان علیه ما باشند و ما را اشغالگر و دشمن

خود بدانند پیروز نخواهیم شد و تلفاتمان به طور محسوس بالا خواهد رفت (MC Chrystal, p. 49).

دولت باراک اوباما با توجه به اهمیتی که برای مبارزه با افراطی‌گری در افغانستان و پاکستان قایل است و همچنین با عنایت به تجربیاتی که نیروهای آمریکایی در هشت سال گذشته بدست آورده‌اند دو یگان جدید در صحنه عملیاتی افغانستان را در ساختار پنتاگون دایر کرده که هدف از آنها افزایش شناخت از مردم، فرهنگ، محیط زندگی آنها بوسیله نیروهای آمریکایی است. «برنامه دست‌ان‌افغانستان و پاکستان» (Afghan and Pakistan Hands Program) (APH) یکی از این یگان‌ها است که بوسیله ستاد مشترک هدایت می‌شود و از اجرای هرچه بهتر عملیات آزادی پایدار در افغانستان پشتیبانی می‌کند. این یگان همچنین به آموزش، تربیت و مدیریت نیروها و کارشناسانی ورزیده می‌پردازد که وحدت عمل و انسجام یگان‌ها در جنگ را دنبال می‌کنند. این برنامه جایگزین برنامه «نفوذ استراتژیک در جهت اطمینان از پیشرفت در دستیابی به اهداف آمریکا در افغانستان و پاکستان» شده است.

«مرکز اطلاعات جدید» یگانی دیگر است که دایر شده و در ساختار فرماندهی مرکزی مستقر می‌شود، اطلاعات جامع و منسجم در باره شرایط و پویایی‌های مذهبی، سیاسی و قبیلگی افغانستان در اختیار نیروهای نظامی و غیرنظامی آمریکا در این کشور قرار می‌دهد تا بتوانند با توانمندی بیشتری به نبرد با افراطی‌گری و تروریسم بپردازند (www.online.Wsj.com).

نتیجه

با مطالعه نظری و عملی استراتژی EBO ایالات متحده، هویدا شد که این استراتژی الگویی جدید از نبرد نیست. در واقع محیط امنیتی جدید بین المللی ایالات متحده را واداشته تا روش‌هایی نوین از نبرد را در پیش گیرد که صرفاً محدود به صحنه نبرد نباشد؛ چرا که دشمن در دنیای جدید به صورت سامانه سازمند پیچیده‌ای خود را نشان داده که قابلیت انطباق پذیری و تکامل‌یابی روز افزونی با محیط اطراف دارد. از این رو رفتارهای غیرقابل پیش بینی از آن نیز سر می‌زند. در این فضا طبیعتاً صحنه نبرد گسترش یافته و به عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... نیز کشیده می‌شود، چرا که برخلاف گذشته انحصار جنگ از دست دولت‌ها خارج شده است. از این رو، موفقیت و کامیابی در این نبرد نیز مستلزم هماهنگی و انسجام نیروها و منابع است. نبرد در افغانستان نخستین صحنه‌ای است که ایالات متحده، استراتژی تأثیر محوری را عملاً به اجرا درآورده، هرچند که پیشتر گوشه‌هایی از آن را در جنگ دوم خلیج فارس و جنگ بالکان در دهه ۱۹۹۰ نیز تجربه کرده است. اما اینکه تا چه اندازه در اجرای آن کامیاب شده است خود نیازمند بررسی زوایای مختلف این ماجرا است. در

درجه نخست این امر نیازمند تغییر نگرش‌ها و اندیشه‌ها است؛ اینکه تصمیم‌گیران در سطوح مختلف ضرورت پیگیری چنین عملیاتی را درک کنند حال آنکه مک کریستال فرمانده نیروهای آمریکایی و متحدین در افغانستان معتقد است که ایالات متحده همچنان از روش‌ها و تفکرات سنتی در نبرد خود در این کشور پیروی می‌کند و ریشه بسیاری از ناکامی‌های هم در همین مسأله نهفته است (www.payanmojahed.com). در عرصه عمل از آنجایی که نبرد در عملیات تأثیر محور به قصد جلب قلوب و دل‌ها و افزایش مشروعیت نزد بومیان منطقه صورت می‌گیرد، این مسأله نیازمند کاهش حداکثری تلفات غیرنظامیان در هنگام انجام عملیات است. با وجود اذعان مقامات سیاسی و دفاعی آمریکایی در کاهش تلفات غیرنظامی در عملیات‌های نظامی، بارها مشاهده شده است نیروهای نظامی ائتلاف غیرنظامیان را هدف قرار می‌دهند که از آن جمله می‌توان به حمله موشکی به مراسم عروسی در ولایت ننگرهار در تیرماه ۱۳۸۷ و یا حمله هوایی هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی به دو تانکر سوخت در شهریورماه گذشته در ولایت قندوز و... اشاره داشت. طبیعتاً تداوم چنین حملاتی تنها انزجار و نفرت بومیان و گرایش آنها به سمت طالبان و نهایتاً شکست ایالات متحده را در پی دارد.

مسأله بعدی به افزایش تلفات نیروهای ائتلاف در افغانستان بر می‌گردد. افزایش تعداد تلفات نیروهای ائتلاف و به ویژه ایالات متحده در ماه‌های جولای، اوت و اکتبر ۲۰۰۹ که بیشترین آمار را در هشت سال جنگ در افغانستان را داشته، نشانه موفقیت شبه نظامیان در تحمیل اراده خود بر نیروهای متحدین و جولاندهی آنها در افغانستان است. ناتوانی ایالات متحده در خشکاندن زمینه‌ای زیر کشت خشخاش نیز چالش بزرگ دیگری در موفقیت عملیات تأثیرمحور در افغانستان به شمار می‌رود. هر چند از حجم این زمینه کاسته شده، اما فراهم نشدن زمینه‌های اشتغال و فقر گسترده سبب شده است تا افغانستان همچنان بزرگ‌ترین تولیدکننده مواد مخدر در جهان باشد. همراهی افکار عمومی به یقین در موفقیت عملیات تأثیر محور تأثیرگذار است. برخلاف روزهای آغازین جنگ در سال ۲۰۰۱ به برآمده از فضای پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بود، اکنون آمریکایی‌ها به دلیل هزینه‌های بالا، افزایش تلفات نیروهای نظامی و... علاقه‌ای چندانی به ادامه جنگ ندارند. این مسأله دولت اوباما را در اجرای هر چه بهتر عملیات تأثیرمحور در افغانستان با دشواری روبرو ساخته است.

هرچند با این وجود، نمی‌توان ایالات متحده را ناکام در اجرای عملیات تأثیرمحور دانست. همانگونه که اشاره شد، اجرای این عملیات نیازمند گذر زمان است، چرا که عملیات نه‌علیه یک کشور بلکه علیه ایدئولوژی است و پیروزی در آن نیز بیش از هرچیز مستلزم فرهنگ سازی در کشور هدف است. از این رو اینکه در کشوری چون افغانستان که دهه‌ها جز

جنگ و خونریزی چیز دیگری به خود ندیده است، انتخابات دموکراتیک هر چند ناقص برگزار می‌شود خود نشانه‌ای موفقیت ایالات متحده است.

افزون بر این، روند استقرار و خلع سلاح نیروهای شبه نظامی، اعمال فشار بر دولت در مبارزه با فساد اداری و مالی و ... را نیز می‌توان نشانه‌هایی دیگر از کامیابی ایالات متحده در پیاده سازی استراتژی تأثیر محوری در افغانستان است. در نهایت باید اذعان داشت که عملیات تأثیر محوری شیوه‌ای از نبرد در دوران گذار است. از این رو نمی‌توان انتظار داشت که ایالات متحده علی‌رغم برتری نظامی بتواند در آن با موفقیت کاملی همراه شود.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. سخنرانی جرج بوش در جلسه مشترک مردم و کنگره ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۰۱، فصلنامه خاورمیانه، س. ۸، ش. ۴.

ب. خارجی:

1. Afghan-Pakistan Hands Program, Available at www.marines.mil/news/messages/payes/MARADIN_05_99-09_OSPX; Also at: www.online.wsj.com/artile/SB125579517366539.htm.
2. Batschelet Allen W., Effects Based Operations: A New Operational Model?, US Army War College, CARLISLE BARRACKES, PENNSYLVANIA 17013, April 9, 2002.
3. [http://www.bbc.co.uk\(a\)](http://www.bbc.co.uk(a)) , Obama's speech in West point. [http://www.bbc.co.uk\(b\)/persian/afghanistan/story/2005/11/051112_s-afghan-senate.shtml](http://www.bbc.co.uk(b)/persian/afghanistan/story/2005/11/051112_s-afghan-senate.shtml).
4. [http://www.bbc.co.uk\(c\)/persian/news/cluster/2004/07/040709_loyajirgaspecialpage.shtml](http://www.bbc.co.uk(c)/persian/news/cluster/2004/07/040709_loyajirgaspecialpage.shtml).
5. Byman Daniel (April 2009) , Talking With Insurgents: A Guide for the perplexed, **The Washington Quarterly**.
6. Cebrowski www.iwar.org.uk/rma/resoures/transformation/military-transformation-a-strategic-approach.pdf A. K., Military Transformation A Strategic Approach, available at: www.bbc.co.uk/persian/lg/afghanistan/2009/12/091201_si_obama_afghanstra.t.shtml.
7. www.bbc.co.uk/persian/lg/afghanistan/2009/12/091201_si_obama_afghanstra.t.shtml.
8. Dennys Christian (June 6, 2005), Disarmament, Demobilization and Rearmament?, also available at: <http://www.jca.apc.org/~jann/Documents/Disarmament%20demobilization%20rearmament.pdf>.
9. Department of Defense of United State (Feb., 3, 2006) , **Quadrennial Defense Review (QDR) 2001&2006** .
10. Dexter Filkins (May 21, 2009), Push For Talks in Afghan Fight, **New York Times**; Roston Aram (Oct. 8, 2009), Talking to the Taliban, **Foreign Policy**; Gopal, Anand (March 19, 2009). "Key Afghan Insurgents Open Door to Talks." **Christian Science Monitor**.
11. Gilles Dorrnsoro(May 8, 2009), The Taliban's Winning Strategy in Afghanistan, **2009 Carnegie Endowment for International Peace**, available at: www.carnegieendowment.org/files/taliban_winning_strategy.pdf.
12. Glaze John A (October 2007), Opium and Afganistan: Reassessing U.S. Counternarcotics Strategy, **Strategic Studies Institute United States Army War College** , also available at: <http://www.StrategicStudiesInstitute.army.mil/>.
13. Hicks Tyler (Oct. 11, 2009), Civilian Goals Largely Unmet in Afghanistan. **New York Times**.
14. Katzman Kenneth(a), Afghanistan: Politics, Elections, and Government Performance, **Congressional Research Service**, CRS Report RS21922, available at: www.assets.opencrs.com/rpts/RS21922-20090817.pdf.

15. Katzman Kenneth(b) (August 14, 2009), Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security, and U.S. Policy, **Congressional Research Service**, available at: www.fas.org/sgp/crs/row/RL30588.pdf.
16. Mc Chrystal Stanley A. (August 30, 2009), COMISAF's Initial Assessment, Headquarters International Security Assistance Force, Kabul, Afghanistan, **Washingtonpost**, available at: http://media.washingtonpost.com/wp-srv/politics/documents/Assessment_Redacted_092109.pdf
17. Jones Seth G. (April 2, 2009), US Strategy in Afghanistan, Testimony presented before the House Foreign Committee, Subcommittee on middle East and south Asia on, **Rand Corporation Provides Objective Research Services and Policy Anaysis**, available at http://www.rand.org/pubs/corporate_pubs/CP22-2008-12.html.
18. Schweich, Thomas A., Report about corruption in Afghanistan. **Washington University Law** Available at: <http://law.wustl.edu/news/index.asp?id=7651>.
19. Smith, Edward A. (2005), **Effect Based Operation; Applying Network Center Warfare, in Peace, Crisis and War**, CCRP Publication series.
20. Text Of Bonn Agreement at [http://www.afghanistan.de/fil es/petersberg.htm](http://www.afghanistan.de/fil/es/petersberg.htm).
21. www.Wikipedia.com(a) based- effect operation.
22. www.Wikipedia.com(b) War in Afghanistan (2001–present).
23. White Paper of the Interagency Policy Group's Report on US Policy toward Afghanistan and Pakistan. **White House Publication**, Available at: www.whitehouse.org/assets/documents/AfghanistanPakistan_white_paper.pdf.
24. www.unodc.org.
25. <http://www.voanews.com/dari/archive/2009-08/2009-08-21-voa3.cfm?moddate=2009-08-21>).
26. <http://www.centcom.mil/fa/news/biden-u.s.-to-engage-more-heavily-in-afghanistan.html>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی